



آیه الله جوادی آملی

قسمت دوازدهم

عرش و کرسی



آنحضرت فرمود:

ما تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ غَيْرَ بِشَيْءٍ إِلاَّ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُمَا فَتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ لِقَابِي فِي بِلْدَانِهِ عَشْرَ أَجْسِدَ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ شَفِيعَةً أَلِيَّ يَنْتَقِ بِهَا وَتَضَرُّهُ الَّذِي يُنْبِئُهُ بِهِ وَلسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَتَقْدَمُ الشَّيْءُ تَطَلُّشُ بِنَاءٍ، إِنَّ دَعَائِي أَجْنَةُ وَإِنْ سَأَلْتَنِي أُعْطِيْتُهُ. هیچ بنده‌ای به من تقرب ننمود، به چیزی که محبوبتر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام و همانا او بوسیله نماز نافله به من نزدیک می‌شود تا آنکه او را دوست بدارم و چون او را دوست بدارم من گوش او باشم، گوشش که با آن می‌شنود و چشم او گردم، چشمش که با آن می‌نگرد، و زبانش شوم، زبانی که با آن سخن می‌گوید، و دستش گردم، دستی که با آن می‌رزد، اگر مرا بخواند اجابتش کنم و چنانچه از من چیزی بخواهد به او عطا نمایم.

بنابر این توصیف کننده، بنده مخلص نیست، بلکه چنین انسانی به مقام رسیده است که خداوند در مقام فعل نه در مقام ذات. یا لسان او سخن می‌گوید. و اوصاف و توصیف کننده «الله» است و موصوف هم «الله» است و وصف هم وصف «الله» می‌باشد، که هر مقام فعل ما از زبان عبد صالح، توصیف خدا را می‌شنویم. اگر با این دید، خطبه‌های توحید التلاوه را مطالعه نمائید، خواهید دید که دیگری به لسان علی بن ابی طالب علیه السلام آن کلمات بلند را می‌گوید. مرحوم شیخ بهائی رحمة الله علیه در رساله‌ای کوچک در تفسیر سوره مبارکه «فاتحة الكتاب» دارد که در پایان کتاب «فلاح السائل» چاپ شده از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که گویا «إِنَّكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ» را آنقدر تکرار کردم تا آن را از گوینده آن شنیدم، گوینده این کلمه در حال نماز کیست؟ خود جعفر بن محمد علیه السلام است یا اینکه گوینده آن دیگری است ولی به لسان آن عبد صالح و بنده مخلص امام صادق (ع) سخن گفته است اگر چنین است که گوینده «الله» است در مقام فعل نه در مقام ذات، ولی بلسان عبد شایسته اش، آن عبد حق توصیف را دارد، چون در حقیقت «الله» است که خود را وصف می‌کند، و این حق توصیف عالی ترین مقامی است برای بندگان مخلص که در قرآن کریم تسبیح گردیده است، چرا که چون زبان آنان است که تنها مجرای سخن خدا است در مقام فعل، و بزبان این بندگان مخلص، سخن می‌گوید، لذا فرمود: «الْأَوْصَفُ وَالْأَيُّوْمُ فَذَلِكَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى». و سپس چنین اضافه نمود که: «وَوَصَفَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْمَلُوا مِنَ اللَّهِ فَوَالِدِ الْعِلْمِ»

در چند شماره گذشته راجع به تفسیر عرش و کرسی مطالبی بیان شد و اینک همان بحث را با ذکر روایاتی که در آن از عرش و کرسی سخن به میان آمده است، ادامه می‌دهیم:

امام صادق علیه السلام در روایتی که گذشت^۱، به حنا بن سدير فرمود: چون خدای تعالی بدلیل اینکه رب العرش است، خویش را از توصیف توصیف کنندگان منزله دانست، معلوم می‌شود که عرش، جسمی از اجسام طبیعی نیست، چرا که تعلیق حکم بر وصف مشیر به علیت است، آنگاه در پایان فرمود: «وَقَوْلُهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» یعنی عالی ترین وصف، مال خدا است، هر وصف کمالی، کامل ترینش از آن خداوند است «وله الأسماء الحسنی» و برای او اسمی شسنتی است، چه اینکه اسم دو قسم است، اسم حسن و نیکو و اسم قبیح و نکوهیده، اسم قبیح که در آنها نقص نهفته است از برای «الله» نیست، اسم حسن هم که دلیل بر کمال است برای او نیست، بلکه آحسن الأسماء، بهترین و عالی ترین اسمی به او اختصاص دارد.

«الَّذِي لَا يُشْبِهُ شَيْئًا وَلَا يُوصَفُ وَلَا يُؤْتَمُّ فَذَلِكَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى». چیزی همانند خدا نیست، و کسی نمی‌تواند او را توصیف نموده و ادراک کند، فقط یک عده را استثنا نمود «الأَمْخَلَصُونَ» مگر بندگان مخلص که شایسته‌اند برای اینکه او را توصیف کنند، و این از عالی ترین مقامهای مخلصین است که حق توصیف خداوند، بجز به آنان داده نشده است. البته برای آنها در قرآن کریم ویژگیهای دیگری هم ذکر گردیده است، مثلاً در باره آنها فرموده که شیطان به حریم آنها راه ندارد، «الْأَعْبَادُ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۲ و نیز فرموده: خداوند در قیامت همه را برای محاسبه احضار می‌نماید «الْأَعْبَادُ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ»^۳ مگر بندگان مخلص الهی.

توصیف کننده حق کیست؟

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا بندگان مخلص که توصیف خداوند را می‌نمایند یا لسان خویش توصیف می‌کنند و یا از زبان دیگری، و بدبگتر سخن آیا توصیف کننده بنده مخلص است و یا توصیف کننده خود معبود است ولی به زبان عبد؟

در باره تقرب بسوی خداوند بوسیله ادای فرائض و انجام نوافل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در جوامع روایتی اهل سنت و شیعه ذکر شده است که

فَرَضُوا زَيْهَمٌ بِاللَّهِ الْأَمَانُ وَشَهْوَةٌ بِالْمَشَاهِبِ مِنْهُمْ فَمَا جَاهَلُوا بِهِ فَلَذَلِكَ قَالَ: «وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» فَلَيْسَ لَهُ شِبْهُ وَلَا يَمِثُّ وَلَا يَجِدُ وَهُوَ الْأَسْمَاءُ الْحَسَنَى الَّتِي لَا يَسْتَقْبَلُ بِهَا غَيْرُهُ». آنانی که از جانب «الله» بهره‌ای از دانش نصیبشان نگردیده از روی جهل، پروردگارش را به پائین‌ترین شتلهای توصیف نموده و با صفات تشبیه متصف ساخته اند، و از اینرو خداوند فرمود: شما را جز اندکی از علم نصیب نشده است، نه خداوند به اسمی که شایسته تقص در آن است، مُتَّصِف می‌باشد و نه دیگران به اوصاف الهی موصوف اند، و اسماء حسنی مخصوص خدای تعالی است.

مشركان جاهل

«وَهُیَ الَّتِی وَصَلَهَا فِی الْكِتَابِ فَقَالَ: «فَادْعُوهُمْ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي اسْمَائِهِ» جَهْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَالَّذِي يَلْحَدُ فِي اسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ يَشْرِكُ. وَهُوَ لَا يَلْمُ وَيُكْفِرُ بِهِ وَهُوَ يظُنُّ أَنَّهُ بِحَسَنِ فَلَذَلِكَ قَالَ: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ» فِيمَ الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي اسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَيُضَعِّفُونَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهِ». و همان اسمی حسنی را در قرآن توصیف نموده و فرموده با آنها خدا را بخوانید و کسانی را که جاهلانه و بدون مایه علمی در اسماء خداوند الحاد می‌ورزند رها نمائید. «الحاد» به معنی کنار قبر است و مُلْحَد کسی است که از بشر صراط مستقیم کناره گرفته، آنها که در اسماء الهی بدون بهره علمی الحاد می‌ورزند، ندانسته شرک و کفر می‌ورزند، در حالی که این عملش را خوب می‌پندارد و لذا در قرآن فرموده: بیشتر آنان به خداوند ایمان نیاورده و مشرکند. البته در بعضی آیات آمده که اکثر افراد موحد هستند ولی این مسأله‌ای جداگانه است، اما در این آیه ۱۰۶ از سوره مبارکه یوسف می‌فرماید: اکثرشان مشرک می‌باشند، از امام صادق علیه السلام سؤال شد، چگونه در عین اینکه مؤمن اند مشرک اند؟؟ امام فرمود: اینکه می‌گویند: «لَوْلَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ، وَلَوْلَا فَلَانٌ لَأَصْبَحْتُ كَلْبًا وَكَلْبًا، وَلَوْلَا فَلَانٌ لَضَاعَ عِيَالِي» الا ترى انه جعل لله شريكاً في ملكه برزقه و يدفع عنه، قال: قلت: فيقول: لولا أن من الله عليّ بفلان لهلكت؟ قال: نعم لا بأس بهذا،^۱ اگر فلانی نبود، از بین رفته بودم، اگر فلانی نبود، چنین و چنان می‌شدم، اگر فلانی نبود خانواده‌ام از دست می‌رفت!! آیا مشاهده نمی‌نمائی که برای خدا در مُلْحَدش دیگری را شریک ساخته که او را روزی رسان و عامل دفع مشکلاتش می‌پندارد؟؟ راوی می‌گوید: پرسیدم: وقتی می‌گوید: اگر خداوند بوسیله او به من لطف و ممتت ننهاده بود، هلاک می‌شدم، چطور؟ امام فرمود: اینطور مامی ندارد.

آن تعبیری هم که راجع است که اول خدا دوّم فلان شخص را از قبیل همین گفتار شرک آورد است. اگر به «لله جنود السموات والأرض» ایمان داریم، دیگر جای چنین سخنی باقی نمی‌ماند خداوند، دوّمی ندارد، بلکه باید گفت خدا را شکر که بوسیله آن شخص به ما احسان نمود و «من لم يشكر المخلوق»، از این جهت که مخلوق خدا است در این روایت مطرح است، نه اینکه در برابر خالق قرار گرفته باشد، و وسیله توجیهی برای شرک ورزی واقع شود! چرا ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، وقتی به مستمندی احسان نمودی دست خود را بپوش، چون گیرنده صدقه دیگری است. اگر انسان اسماء قطبیه حق تعالی را از اسماء ذاتیه او جدا ساخت، می‌داند که همه موجودات در مقام فعل جنود الهی باشند، و دیگر برای هیچ کس حساب مستقلی باز نمی‌نماید.

«يا حنان، إنّ الله نازك وتعالى امران يكحد قوم اولياء فهم الذين اعطاهم الفضل وخصهم بمالم يخص به غيرهم فارسل محمداً صلى الله عليه وآله فكان الدليل على الله بأذن الله عزوجل حتى مضى دليلاً هادياً فقام من بعده وصيه عليه السلام دليلاً هادياً على ما كان هو دليلاً عليه من امرئيه من ظاهر علمه ثم الأمة الراشدون عليهم السلام».

ای حنان! خدای تبارک و تعالی امر فرمود که مردم، جمعی را بعنوان اولیاء انتخاب نمایند، و همانهایی که خداوند فضل خویش را به آنان عطا فرموده و آنچه را که دیگران را نداده به آنها اختصاص داده است، آنگاه امام بعنوان نمونه می‌فرماید: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد که باذن او مردم را بسوی «الله» دلیل و راهنما باشد تا در حال راهنمایی و هدایت جامعه در گذشت و پس از او و پیش همین مسئولیت راهنمایی و هدایت را بعهده گرفت و به مقتضای علمش عمل نمود و سپس ائمه راشدین عهده‌دار آن شدند.

امام صادق علیه السلام شاگردانش را بصورت تخصصی در رشته‌های مختلف علمی تربیت نموده بود، بعضی در فقه کار می‌کردند، بعضی در تفسیر و بعضی در مسائل عقلی و بعضی در مناظرات، و حنان بن سدير نیز در رشته‌ای خاص تخصص داشت و لذا از امام در همان بخش سؤال می‌نماید.

تفسیر سبحان الله

نتیجه‌ای که از این روایت بدست می‌آید این است که عرش تخت نیست و می‌بیم امام صادق علیه السلام این قرآن ناطق، چگونه این معنا را از ربّ العرش بودن استفاده نموده، چون در کنار آن تسیح قرار دارد. «سبحان الله رب العرش عما يصفون»^۲ و سبحان الله تنزیه خداوند است. در توحید صدوق باین هیت بنام باب «معنی الله اکبر» و باین هیت بنام باب «معنی سبحان الله» در این باب آمده که مردی از عمرین خطاب از تفسیر «سبحان الله» سؤال نموده، عمر گفت: إنّ في هذا العائظ رجلاً كان اذا شئ انبأ وانفا سكت ابتداء... در این باغ مردی است اگر بحضورش برسی و از او مطلبی بپرسی جواب می‌دهد و چنانچه ساکت بمانی او خود شروع به بحث علمی می‌نماید، یعنی محضر او چون محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله، محضر علم و بهره‌گیری است و چنین نیست که با سخنان معمولی وقت را بگذراند.

در آغاز مسلمین به این واقفیت آگاه نبودند، برادر منی آنحضرت می‌آمدند و فریاد می‌زدند «أخرج يا محمد! محمداً! از خانه بیرون بیا، قرآن آنها را تربیت نمود و دستور داد آنها که در خانه آنحضرت اند و از آنحضرت استفاده نموده‌اند، جا را برای آمدن دیگران خالی نمایند یا جمع تربیتشوند تا برای تازه واردان هم جا باز شود، لذا وقتی بر در خانه پیامبر می‌آمدند آهسته یا ناخن پدر می‌زدند تا آن حضرت را متوجه نموده و اجازه بطلبند، و دیگر فریاد «أخرج يا محمد! بلند نمی‌نمودند. محضر امیر

مؤمنان علیه السلام نیز چنین محضر بزرگتی بود. آن مرد وارد باغ شد و علی بن ابی طالب «ع» را در آنجا یافت و پرسید: «یا ابا الحسن، ما تفسیر سبحان الله؟ قال: هو تعظیم جلال الله عزوجل وتزیه عما قال فيه كل مشرك فافا قالها العبد حطی عليه كل ملك». ای ابالحسن! تفسیر سبحان الله چیست؟ امام فرمود: سبحان الله تعظیم مقام جلال خدای عزوجل و تنزیه و میرا داشتن او از هر چیزی است که مشرکی در باره اش بگوید، و هنگامی که بنده‌ای سبحان الله بگوید، هر فرشته‌ای بر او صلوات و درود فرستد، و همین معنا در حدیث دوّم و سوّم همین باب از امام صادق علیه السلام روایت شده است، پس «سبحان» صفت تنزیه است. نکته‌ای که در نخستین حدیثی که از توحید صدوق نقل کردیم وجود دارد این است که امام صادق علیه السلام به حنان بن سدير فرمود: «ويقتل صرّف العلماء ويشيدوا (ليستندلسوا) على صديق دعواهما (دعواهم)» وقتی علماء بخوانند سخن بگویند با مثل برای اثبات مدعای خود، مطلب را تفهیم می‌نمایند. خاصیت مثل زدن آن است که هم، سطح مطلب را پائین می‌آورد و هم، سطح فکر مستمع را بالا می‌برد تا دست فکر بدمانه مطلب برسد، چون علم، سطح افکار انسان را ارتقاء و رشد

بقیه در صفحه ۴۵

د: نگهداشت و ثبات مدیران:

نگهداری از مدیران و جلوگیری از ریزش و عزل و نصبهای بیجا امری است که باید مدنظر مجلس و دولت قرار داشته باشد. ثبات مدیریت نیز مسئله‌ای است که باید در همین قسمت مورد توجه قرار گیرد. محیط و شرایط کار همیشه بگونه‌ای نیست که مدیران راضی برای ادامه کار باشند و معمولاً زمینه‌های بی میلی و عدم رغبت بکار در مدیران نیز وجود می‌آید که ممکن است دلایل مختلفی داشته باشد و اساساً در شرایط کنونی اگر واقعاً قصد خدمت فی سبیل الله نباشد کسی حاضر به پذیرش مسئولیتهای مدیریت در جامعه نیست و لذا باید مسئولین امر برای نگهداشت مدیران و جلوگیری از رها کردن کار و ریزش آنها پیش‌بینی لازم را بنمایند زیرا یکی از عوامل عدم ثبات مدیران همین مسئله نامساعد شدن شرایط کار برای مدیران است که ناگهان ممکن است رها کنند و

دستگاه ناگزیر باشد فرد جدیدی را جایگزین نماید.

عدم ثبات مدیریت که امروزه بصورت عارضه منفی در بعضی دستگاههای اجرایی ظهور کرده است نیز خود باعث بروز مشکلات عدیده شده است. عدم ثبات مدیران به عدم ثبات سیاستها و خط مشیها و روابط و مناسبات حاکم بین افراد و نیروی انسانی دستگاه و نیز مجموعه دستگاه با مردم و جامعه و سایر دستگاههای اجرایی کمک نموده و موجبات سرگردانی و بلا تکلیفی مردم و افزایش مشکلات آنها را فراهم می‌نماید. کارها معوق می‌ماند، برنامه‌ها سر نمی‌گیرد و اصولاً این دستگاهها بی برنامه کار می‌کنند و مشکلات جامعه و کشور جهتی فزاینده بخود می‌گیرد. روزمره کار کردن سنت رایج دستگاه می‌شود و اساساً عدم ثبات مدیران باعث بروز نابسامانیها و هرج و مرج و مشکلات اجرایی فراوانی برای انقلاب و کشور می‌شود که از حوصله این مقاله

خارج است.

بطور کلی علاوه بر عامل پادشده، یکی از عواملی که به عدم ثبات مدیران در جامعه کمک می‌نماید خط بازیها و جرم‌انگیزیهای سیاسی است که متأسفانه در درون دستگاههای اجرایی نیز نفوذ کرده است و مصالح اداری و باعث آفرینش مشکلات عدیده گردیده است. در خاتمه بمنظور نگهداشت مدیران و ایجاد ثبات در مدیریتهای جامعه و جلوگیری از ضایعات منفی فراوان ناشی از عدم ثبات، پیشنهاد می‌گردد عزل و نصب مدیران از ضوابط قانونی مشخصی تبعیت نماید تا این امر مهم دستخوش اضمحلال سلیقه‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های خطوط سیاسی نگردد. انشاء الله. ادامه دارد

بقیه از عرش و کرسی

می‌بخشد «برفع الله الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات» خداوند مؤمن را یک درجه و مؤمن عالم را چندین درجه بالا می‌برد. عرش و کرسی مثل است و چنین نیست که تخت و میزی در کار باشد و خداوند بر آن استوا داشته باشد، این مثل در مورد آن مقام علم و عزت، مایه تنزیه است نه تشبیه.

عرش از باب تمثیل است یا حقیقت

مرحوم فیض رضوان الله تعالی علیه در کتاب «ولفی» باب عرش و کرسی را مسوئلاً بیان نموده و در پایان می‌فرماید: در این گونه مسائل آیا سخن زمخشری صاحب «کشاف» و هم فکراتش صحیح است که از باب تمثیل و تخیل است یا خبر، کتابه از یک امر واقعی است؟ سپس می‌گوید: آنچه را که آنها گفته‌اند همان مسلک ظاهرین است اما به مسلک راسخین فی العلم، یک امر حقیقی است و شهادت روایات هم این بود که عرش، نور است و کرسی، علم فعلی خدا است. مرحوم قیاض هم که مانند مرحوم فیض از شاگردان مرحوم صدرالمتألهین است در مقدمه کتاب «شوارق» که موضوع و تعریف علم کلام را مطرح می‌نماید، می‌نویسد: ما اگر در معارف عقلی یک سلسله پیش‌داوریه‌ها داشته باشیم، نخست مدلول را پذیرفته و سپس در گوشه و کتابه به سراغ دلائل آن برای اثباتش بپردازیم، این گونه علم، علم نقلی است نه عقلی، آن علمی که از اول مدلولش ثابت است بعد از ادله‌اش فحص و بحث می‌گردد به علم نقلی شبیه‌تر است تا علم عقلی، علم عقلی آن است که بحث و دلیل آزاد مدلول را تعیین نماید، نه اینکه اول مدلول را پذیرفته و بعد بسراغ دلیل برویم.

آنگاه می‌فرماید: اکثر آنچه در قرآن در مورد عرش و کرسی و لوح و قلم و صراط آمده بیشتر آنها از باب مثل برای بیان حقایق و دقائق بیان شده که نباید به ظاهرشان اکتفا نمود، زیرا در معارف عقلی، ظاهر حجت نمی‌باشد چرا که با استفاده از ظاهر آنها مسأله تشبیه و تجسیم، پیش می‌آید، چنانچه در ظاهر «الرحمن علی العرش

استوی» مشاهده می‌شود، همانگونه که در روایتی که اهل سنت نقل می‌نمایند دیده می‌شود که: «نکم مشرون ربکم یوم القیامة کما ترون القمر لیلة البدر!!» شما در قیامت خدا را همچون ماه لیلة البدر خواهید دید!! ولی مرحوم صدوق در کتاب «توحید» باب «ما جاء فی الرؤیة» نقل می‌کند که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: هل یراه المؤمنون یوم القیامة؟ آیا مؤمنان، خدا را در قیامت می‌بینند؟ امام: نعم وقد رآه قبل یوم القیامة. آری! پیش از قیامت نیز خدا را دیده‌اند.

ابوبصیر: کی خدا را دیده‌اند؟

امام: «حين قال لهم «الست برکم قالوا بلی» در هنگامی که خداوند به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، پروردگار ما می‌باشی، سپس امام در پایان می‌فرماید: «ولست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعين، تعالی الله عما یصفه المشبهون والیطغنون» رؤیة با دل همانند دیدار با چشم نیست، خداوند از توصیف مشبهین و ملحدین بالاتر است.

باقی مانند روایاتی که در این زمینه وارد گردیده که عرش اعظم است از کرسی که جنبه محککات این مسأله را بهمه دارد و اگر در بعضی از روایات آمده که کرسی اعظم است یا از باب سهو و اشتباه راوی است که جابجا نقل کرده و یا مسأله دیگری است زیرا روایات فراوانی است که کرسی جزئی از نور عرش است و در روایاتی که خواندیم عرش را غیر از کرسی معرفی نموده‌اند و از آنها چنین بر می‌آید که کرسی نسبت به عرش، آن احاطه را ندارد و عرش ما فوق کرسی است، مضافاً به اینکه در همان روایت گذشته، کرسی و عرش را ظاهر و باطن یک واقعیت دانست، بنابراین آنچه که از روایات استفاده می‌شود، عظمت عرش در مقایسه با کرسی مطرح است.

ادامه دارد

1. توحید صدوق ص ۳۳۴.
2. سوره حشر آیه ۴۰.
3. سوره صافات آیه ۱۲۸.
4. اصول کافی جلد ۲ ص ۳۵۲.
5. تفسیر نورالقلین جلد ۲ ص ۱۷۶.
6. سوره نساء آیه ۲۲.
7. توحید صدوق ص ۳۱۲.
8. توحید صدوق ص ۱۱۷.